

## همکاری مهدی کوهستانی با مرکز همبستگی آمریکایی

رضا مقدم - ۲۰ ژانویه ۲۰۱۳

انتشار شرحی از گفتگوهای رضا شهابی، مسئول مالی سندیکای کارگران واحد با فعالین جنبش کارگری که از سراسر ایران به دیدارش می روند مجدداً بر مخالفت با مرکز همبستگی آمریکایی (سولیداریتی سنتر) و مهدی کوهستانی تاکید گذاشته است. رضا شهابی در دیدار با فعالین جنبش کارگری از جمله بر مخالفت با مرکز همبستگی آمریکایی (سولیداریتی سنتر) تاکید می کند و راههای نفوذ این مرکز را برای مهمانان خود شرح می دهد. محمد قراگوزلو که همراه با تعدادی از اعضای کمیته هماهنگی (محمد عبدی پور، عمر مینایی، رحمان ابراهیم زاده، نظام قوامی) به دیدار رضا شهابی رفته بود مختصری از صحبتهای رد و بدل شده را منتشر کرده و مهدی کوهستانی در نوشته ای با نام "قراگوزلو تشکر لازم نیست، بی سند مطلب ننویسید" ادعا کرده که "اصلاً مدرک شما در مورد ارتباط اینجانب با سولیداریته سنتر کجاست که تا کنون من از آن خبر ندارم."

در بهمن ماه ۱۳۸۷ نهادهای همبستگی با جنبش کارگری ایران جلسه ای در پالتاک برگزار کردند و سیامک مؤند زاده (وارتان) در جزئیات توضیح داد که چگونه مهدی کوهستانی وی را به مرکز همبستگی آمریکایی (سولیداریتی سنتر) وصل کرده است. هفت نوار این جلسه احتمالاً هنوز در سایت نهادهای همبستگی موجود است. (برای شنیدن نوارهای این جلسه همچنین می توانید به سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری، ستون فایل‌های صوتی رجوع کنید و متن پیاده شده آن نیز ضمیمه این مطلب است) آیا مهدی کوهستانی فراموش کرده که سیامک مؤند زاده را به سولیداریتی سنتر وصل کرده است؟ آیا از برگزاری این جلسه در سال ۱۳۸۷ و اینکه وارتان تمام ماجرا را شرح داده بی اطلاع است؟

مهدی کوهستانی نوشته است که اصل بر برائت است. از نظر حقوقی قطعاً چنین است. اما با شهادت ۴ سال قبل سیامک مؤند زاده که هنوز هم مورد تکذیب مهدی کوهستانی قرار نگرفته، ایشان همکار سولیداریتی سنتر است. نزد انقلابیون که مهدی کوهستانی تعلق به آنها ندارد علاوه بر اصل بر برائت است اصل بر صداقت هم هست. به همین دلیل نمی شود از مهدی کوهستانی خواست که بگوید که در خارج کشور بجز سیامک مؤند زاده چه کسان دیگری را به سولیداریتی سنتر وصل کرده است. همکاران سولیداریتی سنتر روی عمر رژیم اسلامی زیادی حساب باز کرده اند. دور نیست که رژیم اسلامی برود و فعالین این مرکز، مدافعان و روشهایشان برای عموم کارگران ایران برملا شود. در این باره باز هم خواهم نوشت.

**شهادت سیامک موند زاده (وارطان)**  
**در مورد تماس سولیداریتی سنتر از طریق مهدی کوهستانی با وی**

در جلسه "افشای همبستگی آمریکایی و عوامل آن برای نفوذ در جنبش کارگری ایران  
ده نهاد همبستگی با جنبش کارگری ایران در خارج کشور- قسمت اول"

بهمن ۱۳۸۷ - فوریه ۲۰۰۹

با سلام به همه عزیزان و خوشامد به شما و تشکر از رفقای برگزار کننده این برنامه. با اجازه تان  
مقدمتا یک توضیحی را خدمتتان عرض کنم که، قبل از هر چیز لازم می دانم انگیزه خودم را از  
طرح این مسائل با شما در میان بگذارم. ببینید با اوضاع آشفته ای که حول مسئله مورد بحث ما در  
این روزها بوجود آمده که افراد و گروه های مختلف با ادعاها، اتهامات، برچسب ها، شایعات، نامه  
ها، اطلاعاتی علیه همدیگر یک فضای جنجالی بوجود آوردند که اصل قضیه در حقیقت در آن لوث  
شده و شاهد انعکاسات و اثرات منفی آنها متاسفانه هستیم.

من چون در متن قضایا نیستم نه می توانم آنها را تائید کنم و نه تکذیب. من فقط حرف خودم را می  
زنم. به نظر من طرفین این دعوا هر دو هم می توانند نیت خیر داشته و هدفشان خدمت به جنبش  
کارگری باشد، ولی از دو زاویه مختلف، و همین که مسائل شخصی و گروهی بمنظور تخریب  
یکدیگر باشد.

گروه اول می تواند از موضع مثبت به منظور جلوگیری از نفوذ عوامل مثلا سولیداریتی سنتر و بالا  
بردن هشیاری کارگران، خواهان اجرای این مسائل باشد؛ در ضمن این که این خواست می تواند به  
منظور خراب کردن رقیب، مانع از رشد و مطرح شدن او هم باشد، و یا برای رادیکال و منزله نشون  
دادن خودش باشد.

گروه دوم ممکن است به این دلیل که طرح این مسائل ممکن است موجب تفرقه و تضعیف جنبش  
کارگری بشود، و یا رژیم از آن بهره برداری کند، مایل به طرح این مسائل نباشد؛ و یا اینکه برای  
حفظ خودش و ادامه پروژه نفوذ در جنبش، و خودش را هم سالم نشان دادن، مخالف طرح این مسائل  
باشد. در هر حال حرف ها و شهادت های من می تواند مورد بهره برداری و یا سوء استفاده این یا  
آن جریان و یا حتی رژیم قرار بگیرد.

آیا به صرف این امر باید سکوت کنم و یا حقایق رو کتمان بکنم؟ نه! من بعد از وقایع درون شرکت  
واحد و سپس اخباری که در مورد تلاش برای نفوذ در سندیکای هفت تپه رسید، احساس کردم که  
خطر جدی است، و وظیفه خودم دانستم که تجربه مستقیم خود را علنی کرده در اختیار فعالین  
کارگری ایران در داخل و خارج قرار بدهم. پذیرفتن یا نپذیرفتن، قبول یا رد این شواهد با خود این  
عزیزان است. من نه مرعوب آن نظراتی می شوم که خواهان انصراف من بودند، بهمان دلایل که  
عرض کردم، و نه شیفته تشویق و تائید بعضی از رفقا. این را عرض کنم خدمتتان، در این فاصله دو  
سه هفته اخیر از سمینار قبلی گویا من مرکز دنیا شده بودم و مرتب تماس های مختلف، تلفن و یا ای  
میل از طرفین متخاصم که بعضی ها با صمیمیت و با محبت در حد تشویق، تائید و رهنمود می دادند  
و خواهان بودند که جلسه برگزار بشود. بالعکس دوستانی که به هر دلیل و به سبب مناسبات دوستی  
و روابطی که با هم داشتیم تلاش می کردند مرا منصرف کنند و هشدار می دادند، و غیره و غیره، که

این برنامه در حقیقت برگزار نشود. گویا پالتاک هم امشب دستی در این ماجرا داشته که با اخلاقیات سعی در تاخیر جلسه دارد\*. بگذریم!

شنیده بودم که خود آقای مهدی کوهستانی هم مایل هست که در این جلسه حضور داشته باشد. من واقعا خوشحال می شوم و امیدوارم که ایشان در اینجا باشد تا چنانچه من حرفی به خطا گفتم، و یا موردی از نظر ایشان واقعیت نداشت یا من چیزی را فراموش کرده بودم، همین جا مچم رو بگیرد و تصحیح کند، انتقاد کند، رد بکند؛ و از مجریان برنامه هم تقاضا می کنم اگر حضور داشتند و خواستند صحبت کنند حق دموکراتیک و انسانی شان رعایت بشود و به ایشان فرصت داده بشود که حرفهایشان را بزنند.

اشاره ای بکنم به سابقه آشنائی با آقای مهدی کوهستانی نژاد. از سال ۱۹۹۶ حدودا - به دلیل جوانی حافظه ام زیاد دقیق نیست! - حدودا سال ۱۹۹۶ در رابطه با انتشارات سوگله که من یکی از گردانندگانش بودم و پخش کتابهای ما که مستقیما از طریق دوستان و آشنایان پخش می کردیم در آن زمان، با ایشان آشنا شدم، که محبت کرده بودند و در پخش کتابهای ما در کانادا تا حدودی همکاری می کردند، و انصافا بگویم بد حساب هم نبود ایشان. در ادامه این روابط، در رابطه با مبارزات جهانی علیه گلوبالیزاسیون و اجلاسهای ۸G و سازمان تجارت جهانی و غیره با هم در رابطه بودیم و ایشان برای من اخبار، گزارشات و ویدئو میفرستاد، و منم متقابلا اخبار اروپا را با ایشان در میان می گذاشتم. بعد یک پروژه ترجمه آثار مارکس داشتیم که مقداری در این زمینه هم ایشان با من همکاری کرد و بعد با متوقف شدن این پروژه حدود دو سال یا دو سال و نیم دقیقا ارتباطی با هم نداشتیم. یعنی مورد مشخصی نبود که ضرورتی برای تماس باشد. اوایل سپتامبر ۲۰۰۶ که کانونهای همبستگی با کارگران ایران در آلمان شکل گرفته بود و مطرح شده بود، بخصوص در هامبورگ، که نشریه ماهانه آلمانی زبان آربایتر نیوز (اخبار کارگری) از ایران منتشر می کردیم، یا روزشمارهای کارگری که شامل مبارزات کارگران در طول یکسال بصورت کروئولوژی بود و یا روزشمار حوادث محیط کار، همچنین در ارتباطات با مجامع کارگری و چپ آلمان فعال شده بودیم و بیشتر شناخته شده بودیم، ایشان با من تماس تلفنی گرفت و ضمن تشویق و تایید و تبریک فعالیت های ما و ضرورت تحکیم و گسترش آن به سراسر آلمان و سایر کشورها مطرح کرد که "ولی با دست خالی نمیشود کار زیادی کرد. این فعالیتهای احتیاج به بودجه مالی دارد که شما ندارید. باید از امکانات بین المللی استفاده کرد، با مجامع کارگری رابطه گرفت. من رئیس DGB (۱) را می شناسم، دوست من است. من می توانم شما را به او معرفی کرده تا محل و امکانات بگیرید، من با رهبران مجامع کارگری بین المللی در رابطه مستقیم هستم و دائم به کشورهای آسیایی و امریکای لاتین و اروپا سفر می کنم. می توانم بودجه ای برای فعالیتهای شما تامین کنم و روابطتان با این مجامع گسترده تر بشود". من بنا بر شناخت و اعتمادی که به او داشتم استقبال کرده ولی اقدام به آن را موکول کردم به این که موضوع را با رفقای آلمان مطرح کنم و با توافق آنها شروع به برنامه ریزی کنیم. من ابتدا در واحد هامبورگ، سپس در اولین نشست واحدهای آلمان گزارش این گفتگو و امکانات مطرح شده و سوابق آشنائی ام با مهدی را مطرح کردم که مورد تایید و استقبال قرار گرفت، و به پیشنهاد من قرار شد یک بار از مهدی دعوت کنیم که در حضور جمع آلمان نظرات و پیشنهاداتش را مشخص تر مطرح کند. در تماس بعدی مهدی این پیشنهاد را پذیرفت ولی آن را موکول کرد به بعد از سفرش به هند یا اندونزی - دقیقا یادم نیست - و اینکه احتمالا در برگشت به آلمان بیاید و دیداری با هم داشته باشیم. ضمنا سوال کرد، دقت کنید! سوال کرد، که "خانمی برای آربایتر نیوز نامه ای نوشته و گویا امکاناتی برای ترجمه به انگلیسی و انتشار وسیع آن دارد. چرا جوابش را ندادید؟" من اظهار بی اطلاعی کردم و گفتم از ایشان بخواهید مجددا بفرستد و محض محکم کاری کپی آن را به آدرس خودم هم بفرستد. چند روز بعد ای میلی از آن خانم بنام فرزانه داوری، فقط به آدرس خودم و نه به آدرس آربایتر نیوز، رسید که او هم مفصلا کار آربایتر نیوز را تایید و تشویق و لزوم پخش وسیع

آن به انگلیسی، امکاناتی که دارد و غیره را مطرح کرد. شماره تلفن را هم خواسته بود. من متن این نامه را به اطلاع رفقای هامبورگ رسانده، بعد هم ایشان تلفنی با من تماس گرفت، و در عرض دو سه هفته چندین بار با من تماس گرفت، و بسیار صمیمی و خودمانی شد و از فعالیت و امکاناتش و ارتباطاتش با محافل کارگری آمریکا صحبت کرد. از جمله اطلاع داد که با سولیداریتی سنتر که نهاد مستقلی است کار می کند که من تا آنموقع اسمی از آن نشنیده و آن را نمی شناختم؛ همچنین گفت همسر شمس لنگرودی است، که بعدا معلوم شد سالهاست از او جدا شده و تنها خواسته از نام او برای جلب اعتماد بخودش سوء استفاده کند. طی این تماس ها برنامه ریزی منظمی برای انتشار همزمان آربایتورنیوز به آلمانی و انگلیسی ریخت. همینطور در یکی از این تماس ها از من خواست که به دعوت سولیداریتی سنتر سفری به آمریکا بکنم، هم برای معرفی نهادهای کارگری آلمان و هم معرفی به اتحادیه های کارگری آمریکا و آمریکای لاتین. من مجموعه این مذاکرات، پیشنهادات و برنامه ها را در جلسه بعدی نهادهای آلمان مطرح کردم. از آنجا که هنوز رفقای آلمان هم شناختی از سولیداریتی سنتر نداشتند، همه تأیید کرده و من پای اجرای این برنامه ها رفتم. و اولین مطالب شماره بعدی را هم برای آن خانم فرستادم، و مشغول تدارک سفر هم شدم. در این زمان در پاسخ نامه ای به رفیقمان یدالله خسرو شاهی از فعالین اتحادیه بین المللی، که از اوضاع و فعالیت هایمان پرسیده بود اختصارا به این ارتباطات با مهدی کوهستانی و فرزانه داوری و برنامه آربایتور نیوز و سفرم به آمریکا به دعوت سولیداریتی سنتر و غیره اشاره کردم، که او بلافاصله با من تماس گرفت و هشدار داد که "خواست جمع باشد! در تله افتادی"، و سولیداریتی سنتر و ماهیت آن را و وابستگی اش را به CIA توضیح داد، و این که "فرزانه کارمند سولیداریتی سنتر است و رسما با آنها کار میکند و این ها تلاش های زیادی کردند که در جریانات فعال کارگری در داخل نفوذ کنند، موفق نشدند. در خارج هم چند جا رابطه برقرار کردند که آنها جواب رد دادند. حالا سعی کردند از طریق شما وارد ماجرا بشوند". یدالله سپس ترتیب جلسه مشترکی با یکی دیگر از رفقای لندن داد که اطلاعات بیشتری در مورد سولیداریتی سنتر بمن دادند. بطور ضمنی به مهدی اعتراض کردند که برای جاه و مقام و پول چه کارهایی که نمی کند.

آن موقع هنوز مهدی اخراج نشده بود. تاریخ نامه من به یدالله اول نوامبر ۲۰۰۶ بود. تاریخ اخراج مهدی از اتحاد بین الملل ۱۹ دسامبر ۲۰۰۶ بود، که بعدها یدالله بمن گفت "یکی از دلایل عمده اخراج مهدی همین برنامه ای بود که از طریق تو میخواست برای شماها پیاده کند". منظورم این است که من تحت القائنات یدالله با مهدی در نیفتادم بلکه بعکس برنامه او برای من موجب اخراجش شد. من با این توضیحات یدالله و آن رفیقمان یک لحظه تصور کردم که ممکن است با مهدی اختلافاتی دارند و میخواهند او را خراب بکنند، و با تردید به نظرات و اطلاعاتشان برخورد کردم. محض اطمینان در تماس با رفقای قدیمی آمریکا برای هماهنگ کردن برنامه سفرم و جلساتی هم با آنها داشتن، راجع به سولیداریتی سنتر و آن خانم از آنها پرسیدم که همگی تأیید کردند که سولیداریتی سنتر سازمانی موازی CIA برای نفوذ در جنبشهای کارگری جهان است، از جمله نقش موثرش در ماجرای لهستان، و بودجه اش از محل سازمان اوقاف آمریکا تامین میشود؛ آن خانم کارمند رسمی سولیداریتی سنتر است و آدم جنجالی است؛ همه جا خودش را مطرح می کند، در تظاهرات ها شلوغ می کند، شعار می دهد، و سعی می کند اعتماد همه را بخودش بعنوان یک فعال جلب کند؛ که این صحبتها، این شواهد و نظرخواهی ها در حقیقت مهر تاییدی بود بر اطلاعاتی که رفقای اتحاد بین الملل به من دادند.

در این فاصله خانم داوری اطلاع داد که "مطالب آربایتور نیوز که به انگلیسی ترجمه شده آماده است ولی با اجازه شما من آن بخش "درباره ما" را حذف کردم". ما در آربایتورنیوز یک ستونی داشتیم، تا چندین شماره اش، برای معرفی خودمان زیر عنوان "درباره ما" که در آن مواضع، نظرات، اهداف و برنامه مان را از انتشار این نشریه توضیح می دادیم که روشن بود مواضع ضد امپریالیستی و ضد سرمایه، و در پشتیبانی از جنبش کارگری ایران و جهان است. ایشان گفت که "ما چون نشریه را به

رهبران و فعالین اتحادیه ها می دهیم آنها زیاد از این مسئله خوششان نمی آید و هدف ما اطلاع رسانی است و نه تبلیغ سیاسی و غیره". گفتم خانم شما اگر قصد اطلاع رسانی دارید چه احتیاجی به آر بایتر نیوز دارید. آن ستون هویت و شناسنامه آر بایتر نیوز هست، و بدون آن که دیگر آر بایتر نیوز نیست. تازه، تازه، نرخ معامله ایشان به دستم آمد. معلوم شد که به چه قیمتی امکانات و کمک ها را در اختیار ما می گذارند.

نمی دانم داستان آن سگه را شنیدید یا نه. جا دارد و بد نیست برایتان تعریف کنم. می گویند یک روز یکی از این سگ های اشرافی با آن مامور گردشش قدم می زدند کنار رودخانه ای، خیلی شیک و پیک و پایون بسته، و غیره غیره. می رود به پلی، می ببند یک سگ نحیف و مریض آن زیر خوابیده و یک استخوان پوسیده ای هم جلویش هست، یک واق واقعی می کند. می گوید چه شده، این چه وضعش است، ای چه زندگی است برای خودت درست کردی. چرا این طوری افتادی این جا؟ من را نگاه بکن، ببین چه وضعی دارم، روزی چند بار گوشت آهو بهم می دهند، با شامپاین حمام می کنند، هفته ای دو دفعه سلمانی می برند و غیره. می گوید، می گوید، می گوید از وضعیت و چیزهایی که در اختیارش گذاشته اند. آن سگ گوش می کند و می گوید خوب این چیزهایی که به تو می دهند در مقابلش چی از تو می خواهند، چی بهشان می دهی؟ می گوید هیچی فقط هر وقت بخواهند من پارس بکنم، برایشان واق واق می کنم. سگ میگوید برو واق واق را برای آنها بکن. من با همین زندگی خودم میسازم. هر وقت خودم دلم بخواهد واق واق می کنم.

در باغ سبزی هم که این خانم به من نشان می داد در حقیقت از همین قماش بود. در جلسه بعدی، بعد از این که این مسئله رو شد تمام این ماجراها، اطلاعات و گفتگوها را در جلسه آلمان گزارش دادم و از خودم انتقاد کردم که به صرف اعتماد به مهدی از طریق او به کسی که او معرفی کرده، یعنی آن خانم، نزدیک بود به چه دام خطرناکی بیفتم. من طی ای میلی شدیداً به آن خانم اعتراض کرده، او را مجری این توطئه کثیف خطاب کردم و خواستم که از انتشار آن آر بایتر نیوز انگلیسی خودداری بکند، و دیگر هم با من تماس نگیرد. ولی او با سماجت طی پاسخی اظهار تاسف کرد که "علیه ما تبلیغات سوء می شود و دست جمهوری اسلامی در کار است، نمی گذارند ما به جنبش کارگری خدمت کنیم" و غیره و غیره. طی تماسی هم که تلفنی با مهدی داشتم، از او سوال کردم که "این چه خوابی بود برای ما دیدی؟ مگر این خانم را نمی شناختی؟ آن سناریویی را که "خانمی به شما نامه نوشته، چرا جواب ندادی" چی بود؟ چرا این طور با حیثیت من بازی کردی" و غیره. ابتدا سعی کرد حاشا کند یا صحبت را منحرف بکند ولی چون دستش بوضوح رو شده بود جای انکار نداشت، گفت: "من فکر نمی کردم روابط شما به این زودی اینقدر نزدیک بشود که کار به اینجا ها بکشد". این کل ماجراست. ... از اون مثال یا عبارتی که بکار بردم بر اساس "در مثل مناقشه در کار نیست" و آن مثال سگ را زدم، امیدوارم که سوء تفاهم نشده باشد؛ ضمن این که شامل خود من هم می شد، من هم یک طرف آن سگ بودم. بگذریم.

خلاصه می کنم. مهدی کوهستانی بر مبنای آشنایی و روابطی که با من داشت با من تماس می گیرد، وعده و وعید ها و در باغ سبزی به من نشان می دهد، از جمله این که با رئیس DGB آشناست، محل و امکان در اختیارمان می گذارد و بودجه تامین می کند و غیره و غیره. مهدی کوهستانی با سناریوی "خانمی برای شما نامه نوشته، چرا جواب ندادید؟" فرزانه داوری رو به ما وصل می کند. فرزانه داوری کارمند سولیداریتی سنتر است. در رابطه با آن برنامه هایی را به ما پیشنهاد می کند، سعی می کند امکاناتی را در اختیار ما بگذارد.

این تمام ماجرا در رابطه با من برای نفوذ در نهادهای همبستگی آلمان بود. اگر قضیه محدود به همین مورد بود، و اگر من مسئله شخصی با مهدی داشتم، خوب همان زمان جار و جنجال می کردم و همان زمان این مسائل را مطرح می کردم. در این صورت می شد، با اغماض، آن را به حساب خطا و سهل انگاری و غیره گذاشت. اما وقتی مطلع شدم که مهدی کوهستانی همین خانم را بعنوان

مترجم به سندیکای شرکت واحد معرفی کرده و از قرار تا مدتی ایشان اخبار شرکت واحد را ترجمه و سایت آنها را اداره می کرده، زنگ خطر به صدا در اومد. اخیرا این خانم از سولیداریتی سنتر استعفا می دهد، هرچند نمیشود پذیرفت که او قبلا این سازمان را نمی شناخته، از ماهیت آن اطلاع نداشته، ولی ظاهرا می گوید که "متوجه شدم که این سازمان در خدمت جنبش کارگری نیست، به این دلیل استعفا دادم، ولی کماکان به همکاری خود برای ترجمه با سندیکای شرکت واحد ادامه می دهم". جالب است که مهدی کوهستانی که خودش این خانم رو به سندیکا معرفی کرده حالا از آنها میخواهد که با او همکاری نکنند. به روشنی پیداست که استعفای داوری از سولیداریتی سنتر سبب مخالفت کوهستانی با اوست. و چون بخشی از فعالین سندیکا حرف او را نمی پذیرند - یعنی حرف مهدی را قبول نمی کنند - عملا موجب تفرقه ای در سندیکا شده و همانگونه که اطلاع داریم اکنون سندیکای شرکت واحد دو سایت متفاوت دارد. این اولین حاصل همبستگی بین المللی سولیداریتی از کانال آقای کوهستانی در جنبش کارگری ایران، یعنی تفرقه در یکی از فعال ترین نهادهای مستقل کارگری است.

در مورد نحوه پذیرائی و استقبال از آقای اسانلو توسط آقای کوهستانی در ITF (۲) و ممانعت از تماس سایرین با اسانلو و هزینه های تدارکات و غیره نیز چیزهائی شنیده ام، گویا گوینده در این جلسه حضور دارد، امیدوارم حضور داشته باشد و من امیدوارم و خواهش می کنم خود ایشان آن وقایع را بازگو کند.

همچنین تلاشهای مستقیم و غیر مستقیم برای نفوذ در سندیکای کارگران هفت تپه و کوشش برای ممانعت از حضور آنها در سمینار ۹ آذر، سمینار قبلی ما، و غیره، مواردی هست که انسان را بفکر می اندازد. اگر آنها را مثل قطعات پازل کنار هم بگذاریم تصویری بدست می دهد که موجب نگرانی های موجود می شود.

روشن است که شخص من هدف مهدی کوهستانی نبود، هر چند او از اعتماد من سوء استفاده کرد، سعی کرد از من بعنوان وسیله استفاده ابزاری بکند و نهایتا با حیثیت من نیز بازی کرد، که اذعان می کنم بعنوان یک زخم خورده ده در صدی هم این عوامل در تصمیم من برای افشاگری بی تاثیر نبوده، ولی او نهادهای آلمان و از آن طریق کل جنبش کارگری ایران مورد نظرش بوده؛ لذا باید با دقت و جدیت بیشتری به آن پرداخت. هر چند رویکرد روشن و قاطع سندیکای شرکت واحد در بیانیه اخیرشان نسبت به سازمان های بین المللی نشانه هوشیاری بالا، درایت و پختگی عمیق فعالین جنبش کارگری است که جای کمترین نگرانی باقی نمی گذارد، و موجب خوشحالی و افتخار همه ماست. اما علاوه بر تلاشها و تحرکات و اخلاص های عملی، تبلیغات و حتی تئوری سازی هائی نیز وجود دارد که کمک گرفتن از نهادهای بین المللی از جمله سولیداریتی سنتر را توجیه می کند، می تواند زمینه نفوذ آن مجامع و نهایتا وابستگی نهادهای مستقل کارگری بشود.

بعنوان مثال جریانی که طبل رسوائی کمک مالی گرفتنش از اسرائیل به سر بام افتاده و به کمک همین منابع توانسته در داخل به اخلاص گری بپردازد و شاهد ضربه آنها به جنبش دانشجویی و دستگیری فعالینشان بودیم، این عمل خودشان رو به این شکل تئوریزه و توجیه می کنند که "چپ هایی که با گرفتن این نوع کمک ها مخالفند به این مسئله نگاه مذهبی دارند و کمک گرفتن را نجس می دانند؛ چرا نباید از این کمک ها استفاده کرد، چه اشکالی دارد که ما از دشمن پول بگیریم و بر علیه خودش بکار ببریم، این که با اسلحه دشمن علیه اش جنگید". این باز همان نرخ این کمک ها رو مطرح می کند. به چه قیمتی؟ آیا آنها از شما نمی خواهند هر وقت که خواستند برایشان پارس کنید؟ زهی وقاحت و بیشرمی! اصل اتکا به نیروی خود، استقلال و عدم وابستگی در جنبش کارگری و کمونیستی ایران را به سطح نگاه مذهبی، و نجس و پاک کردن، تقلیل می دهند تا برای نفوذ سازمان های آنچنانی پاندازی بکنند. حتی اگر این سازمانها فرض کنیم که هیچ شرط و شروط و خواسته ای

هم نداشته باشند و فقط خیرخواهانه کمک می کنند، با مناقشاتی که هم اکنون بین موافقین و مخالفین دریافت کمک ایجاد می کنند موجب تفرقه در جنبش و تضعیف و منحرف کردن آن شدند. اما به دلیل تهاجمات، غارتگری و استثمار امپریالیسم و نظام سرمایه داری سنت و آگاهی ضد استعماری و ضد امپریالیستی در جنبش کارگری ایران بسیار قوی و ریشه دار است، ولی دشمن هم زیرک و کار کشته است. در شرایط کنونی خفقان، خلا تشکلات مستقل کارگری و سرکوب هر گونه حرکتی؛ همچنین بیکاری ها، اخراج ها و عدم پرداخت دستمزدها و استیصال کارگران از تامین معاش خانواده خود، آنها نیز سعی می کنند از این آب گل آلود ماهی بگیرند، و به هر طریق ممکن افراد جاه طلب، مقام پرست و پول دوستی را خریده و از طریق آنها و با دادن امکانات وسیع سعی در نفوذ در جنبش می کنند. لذا باید هوشیار باشیم به هوشیاری خودمان بیفزائیم، در مقابل هر پیشنهاد یا امکاناتی ابتدا نرخ آن را بپرسیم تا شرف کارگری، مناعت طبع، استقلال و عدم وابستگی خود را با پارس کردن برای دیگران تاخت نزنیم.

متشکرم عزیزان. حرفم تا اینجا تمام شد. من در خدمتان هستم اگر سئوالی هست پاسخ خواهم داد و بحثی هست گوش خواهم داد. متشکرم از عزیزانی که جلسه را برگزار کردند و از ادمین های محترم بسیار بسیار سپاسگزارم و از همه شما عزیزان که به عرایضم گوش کردید متشکرم.

این متن از روی فایل صوتی زیر پیاده شده است

[http://www.wsu-iran.org/audio/Scenter\\_1.wma](http://www.wsu-iran.org/audio/Scenter_1.wma)

\* در خلال صحبت های رفیق سیامک مؤد زاده اختلالات فنی در پالتاک بوجود آمد. به همین خاطر هم بخشی از صحبت های ایشان در فایل دو بار تکرار شده است.

۱ – اتحادیه سراسری آلمان

۲ – فدراسیون بین المللی ترانسپورت